

در خیابان

● سیدعلی حسینی ایمنی

۱ شهرپور؛ روز بزرگداشت بوعلی سینا، روز پزشک

... و بلخ، میزبان مولودی شد که تا هنوز و همیشه، نامش بر سر زبان‌هاست. «حجت‌الحق»، «شیخ‌الرئیس»، «بوعلی سینا»، از همان کودکی، کلید در دست، سراغ دروازه‌های دانش رفت. جوان که بود، مسیر علم را تا آن‌جا پیمود که حتی معلم‌های دیروزش، درس آموز مکتب علمی‌اش شدند. هنوز به بیست‌مین بهار عمرش نرسیده بود که به «فلسفه» سلام گفت. هیچ وقت دل به صدارت و وزارت نیست. اگر هم درمان بیماری امیرنوح بن منصور سامانی، شیخ را به قصر خلیفه کشاند و مقرب پادشاه شد، از همه زرق و برق‌های شاهانه، فقط «کتابخانه» دربار، چشمش را گرفت. «اشارات» دلش، فقط به خداوند بود؛ مگر نه این که هر وقت به قفل‌های بسته‌ای در علم می‌رسید، وضو می‌گرفت و خانه خدا را دق الباب می‌کرد؟!

نخستین «قانون» شیخ، «شفا»ی دل بیمار انسان بود تا ویروس و سوسه‌های شیطان، نمیرانند. این سینا، با «اشارات» عقل خویش، راه آسمان را شناخت و با «حکمت‌عرشیه» اش، به عرش، بال گشود و سرانجام، تن به قضا و قدر سپرد و نامش برای همیشه، در حافظه هستی ماند. هنوز، جهان وامدار عظمت نام اوست، چه در «فلسفه»، چه در «توحید» و چه در طب و ... یادش گرامی باد!

۲ شهرپور؛ آغاز هفته دولت

از زبان شهید عدالت؛ به دولت‌مردان:

۱. «پایه سیاست، مداراست»
۲. «آن کس که رفتار نیکبخت فراوان شود، مردم بر فضیلتش اجماع می‌کنند.»
۳. «بهریز از آن که چیزی را به خود اختصاص بدهی در حالی که مردم همه در آن یکسانند.»
۴. «کسی که کاری از کارهای مسلمانان را عهده‌دار شود و فردی را به سرپرستی کاری بگمارد، در حالی که می‌تواند فرد صلاحیت‌دارتری را برای مسلمانان در نظر بگیرد، به خدا و رسولش خیانت کرده است.»
۵. «میان تو و مردم، رابطی جز زبانت و پرده‌ای جز چهره‌ات نباشد.»

۷ شهرپور؛ رحلت آیت الله مرعشی نجفی (ره)

سید شهاب الدین مرعشی نجفی، در سال ۱۲۷۶ شمسی، در شهری که کوچه‌پس‌کوچه‌های آن، عطر نام حیدر کرار، علی مرتضی را می‌پراکند، در نجف اشرف، به دنیا پلک گشود.

معلم آغازین شهاب الدین، پدر بود. در کودکی، مقدمات علم را نزد پدر آموخت؛ آن‌گاه، برای رسیدن به قله رفیع دانش، از بزرگان علم عصر خویش مدد گرفت. میوه هجرت و جهاد علمی ایشان، مهارت در علوم «کلام»، «ادیان»، «انساب»، «حدیث»، «رجال»، «درایه» و تربیت شاگردانی چون: «آیت الله حاج سیدمصطفی خمینی»، «آیت الله سیدمحمود طالقانی»، «علامه شهید مرتضی مطهری»، «آیت الله سیدمحمد بهشتی»، «آیت الله شهاب‌الدین اشراقی»، «آیت الله دکتر محمد مفتاح»، «امام موسی صدر» و ... بود.

از فرازهای به‌یادماندنی زندگی آیت الله مرعشی، همت بلند ایشان در بنای مسجد، حسینییه، مدرسه، مراکز درمانی و کتابخانه است.

... و سرانجام، در هفتم شهریور ۱۳۶۹، روح بلندش پس از ۹۶ سال، قفس تن را شکست و به ملکوت، بال گشود. آیت الله مرعشی نجفی، در راهروی کتابخانه‌ای که با دشواری‌های فراوان بنایش کرد، به خاک سپرده شد. «هرگز نمیرد آن که دل زنده شد به عشق...»

۸ شهرپور؛ شهادت رجایی و باهنر

چیزی از پیروزی اراده الهی مردم نگذشته بود که شیطان، پیروزی ملت را تاب نیاورد و اهریمنانه، در برابر اراده او ایستاد. هشتم شهریور در تاریخ انقلاب، خاطره‌ای ماندگار است که داغ زخمش هنوز تازه است. چه گل‌هایی از گلستان انقلاب، پرپر شد! و «رجایی» و «باهنر» گل‌های سرسید این انقلاب بودند که پرپر شدند و کورباطن‌های کویردل، اهالی قبیله سبز انقلاب را از آن‌ها محروم کردند.

زخم این داغ، اگرچه هنوز شانه صبرمان را می‌لرزاند؛ اما مرهم زخم این داغ آن است که کارگزاران نظام مقدسمان، بهاری خون «رجایی» و «باهنر» را بر بادند و به قول شهید مظلوم دکتر بهشتی، «شیفتگان خدمت» باشند؛ نه «تشنگان قدرت».

به سبب کبر و غرور خود سجده نکرد! خداوند خود در قرآن مجید به این حقیقت اشاره می‌فرماید: «پس همه فرشتگان یک‌سر سجده کردند مگر ابلیس که تکبر نمود و کافر شد.»^۲

بر طبق این آیه، تکبر چنان پدیده خطرناکی است که گاه به کفر می‌انجامد. شیطان که چند هزار سال به پرستش پرودگار مشغول بود در برابر فرمان پرودگار، سرکشی کرد و بدین سبب در زمره کافران قرار گرفت. یعنی گاهی تکبر عبادت چند هزار ساله را بر باد می‌دهد!

پیامدها

آثار تکبر در دنیا و آخرت فراوان است. اگر فرد متکبر به برخی از آن‌ها آگاه شود، ممکن است از تکبر خود دست بردارد و راه تواضع و فروتنی را در پیش بگیرد. بنا براین روایات شخص متکبر در دنیا پست می‌شود؛ از نعمت دوستان خوب بی‌بهره می‌ماند، عالم و فرزانه نمی‌شود، در چشم مردمان خوار و ذلیل می‌گردد و در گناهان فرو میرود.^۳ آن فرد در آخرت نیز از رحمت و لطف پرودگار دور می‌ماند؛ از کافران قلمداد می‌شود و دوزخ، جایگاه او می‌گردد.^۴

از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که افراد متکبر در قیامت به صورت مورچگان ضعیفی در می‌آیند که همگان آن‌ها را پایمال می‌کنند تا این‌که از حساب و کتاب قیامت فارغ شوند.^۵ پس اگر فرد مادی‌گرا نیز باشد و به مسائل دنیوی نگاه کند، به صلاح خود نمی‌بیند که به تکبر رو آورد و جایگاه اجتماعی خود را از دست دهد و از نعمت دوستان خوب بی‌بهره بماند!

راه‌های درمان

در کتب روایی و اخلاقی راه‌های گوناگونی برای معالجه کبر بیان شده است، از مهم‌ترین راه‌ها تفکر است. فرد خودبین باید گاهی با خود خلوت کند به این بیندیشد که خلقت او چگونه بوده است و سپس بیندیشد که چه شده این ذره ناچیز در برابر خدا بندگان فخر می‌فروشد. این گونه اندیشیدن در سخنان معصومان علیهم‌السلام بسیار آمده است. چنان که امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «در شگفتی از آدمی‌زاد، که آغازش نطفه‌ای است و فرجامش لاشه‌ای و در این میان اثبات نجاست است و با این حال تکبر می‌ورزد!»^۶ از دیگر راه‌های مبارزه با کبر، مقابله با عوامل ایجادکننده آن است. این عوامل گاه تعریف و تمجید اطرافیان، گاه غفلت از یاد خدا و گاه سرمستی از پیروزی‌های پیاپی است. در روایتی آمده است که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله به سمت بقیع رهسپار بود. اصحاب آن حضرت در پی او به راه افتادند. پیامبر ایستاد و به آن‌ها دستور داد که جلو بروند و خود در پی آنها حرکت کرد. علت را پرسیدند. فرمود: «من صدای کشش‌های شما را شنیدم و ترسیدم چیزی از تکبر به وجود راه یابد!»^۷ در برخی روایات نماز از راه‌های مبارزه با کبر معرفی شده است.^۸

درمان تکبر در روزگار نوجوانی و جوانی بسیار آسان‌تر از روزگار پیری است؛ چه آن‌که تکبر در جوانی همانند نهالی است که به‌آسانی از خاک به در می‌آید، اما در روزگار پیری درختی تنومند خواهد بود که از ریشه به درآوردن و خشکانیدن آن بسیار سخت و توان‌فرسا خواهد بود؛ و چه خوش است که در بهار عمر شجره تکبر را برکنیم و به جای آن شجره طوبیه تواضع و فروتنی را برویانیم. پایان بخش سخن، این شعر دل‌انگیز خواجه شیراز است که نشان از قدمت مجاهدت‌های اخلاقی در مکتب و مذهب و ملت ماست: فکر خود و رای خود در مذهب زندی نیست کفر است در آن مذهب خودبینی و خودخواهی

● پی‌نوشت‌ها:

۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۷۹
۲. ص: ۷۳ و ۷۴
۳. گزیده میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۶۴.
۴. همان
۵. اصول کاف، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۱
۶. بحار‌الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۱
۷. گزیده میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۶۲
۸. نهج البلاغه، خ ۱۹۲



درمان تکبر در روزگار نوجوانی و جوانی بسیار آسان‌تر از روزگار پیری است؛ چه پیری است؛ چه جوانی همانند نهالی است که به‌آسانی از خاک به در می‌آید، اما در روزگار پیری درختی تنومند خواهد بود که از ریشه به درآوردن و خشکانیدن آن بسیار سخت و توان‌فرسا خواهد بود

پیامدش

های دیروز

۲۵ رجب؛ شهادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

ای «عبد صالح» خداوند!

به ما سجده بیاموز و ما را میهمان سجاده‌های بارانی کن. زمزمه‌های آسمانی‌ات هنوز در گوش ماست؛ آن‌گاه که به مسجد می‌رفتی و سر به سجده می‌گذاشتی و می‌خواندی: «گناهان من بزرگ است؛ پس عفو از سوی تو نیکوست؛ ای اهل تقوا و مغفرت!»

کاظم آل محمد!

تو آمدی تا بشر، به این ادراک برسد که هم می‌توان هم‌نشین سجده و نیایش شد و اشک خشیت ریخت و هم آن قدر مهربان و رئوف بود که سنگ‌دل‌ترین دشمن را به خاک‌ساری و فروتنی فراخواند.

هفتمین خورشید!

اگرچه در تقدیرت این بود که حسادت هارونی، تو را چهارده سال به بند تاریکی زندان بکشانند، اما جانت خورشیدی است که در چهاردیواری زمین نمی‌گنجد؛ چه رسد به زندان هارون! ای امام صبور! دنیا هنوز زود است که حد شکنجایی‌ات را بشناسد؛ تو در فهم‌ها نمی‌گنجی

ای باب الحوائج!

ما را که سوگوار داغ رفتن توایم و مرثیه‌خوان غربت، دریاب!

۲۷ رجب؛ بعثت پیامبر خاتم، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله

... و تو برانگیخته شدی برای زمینی که در قلمرو شب بود و برای زمانه‌ای که تشنه عدالت. برانگیخته شدی برای بشری که همه هویت خویش را در پیشانی خدایان سنگی . که مخلوق دستان جهالت خودشان بود . می‌دید.

تو برانگیخته شدی، تا حقیقت را در ذهن تاریک و کرم‌خورده بشر، جاری کنی؛ تا همه فطرت‌های غبارگرفته را بتکانی؛ تا خدا را به یاد انسان فراموش کار بیاوری.

بعثت تو، انتشار برادری بود؛ انتشار «انما المومنون اخوه».

تو مبعوث شدی؛ تا «رنگ‌ها» مایه برتری نباشند؛ تا «جثه»ها فرمانروایی نکنند؛ تا «زر» و «زور» امتیاز نباشد.

تو مبعوث شدی تا شرافت همه را فقط در میزان «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بسنجیم.

۳ شعبان؛ میلاد حضرت امام حسین علیه السلام

تو آمدی؛ چونان نسیم سپیده‌دمان، چونان زلال سلیم که به باغ، صبح به خیر می‌گوید، چونان عطر گل‌های بهشتی که مشام گل‌های اردی‌بهشتی را می‌آشوبد.

شایسته نام تو چیست، ای سفینه نجات، چراغ هدایت، وارث آدم! شایسته نام تو چیست، ای خون خدا!



تا آمدی، قنداقه آسمانی‌ات را به دست خورشید سپردند. خورشید، موسیقی ملکوتی اذان را در گوش‌ات زمزمه کرد. می‌خواست تو را به نام، صدا کند، اما باید منتظر اراده خداوند می‌ماند.

... و جبرئیل، نامت را از آسمان آورد: «این کودک را به نام پسر کوچک هارون . برادر موسی (شعیر) . بگذار؛ زیرا علی نسبت به تو، هم‌چون هارون نسبت به موسی است؛ با این فرق که بعد از تو، پیامبری نخواهد آمد.»

و نامت «حسین» شد. حسین شدی و عزیز دل رسول خدا. حسین شدی و ادامه نسل نور. حسین شدی و «آقای جوانان بهشت». حسین شدی و ... سلام بر روز میلادت! سلام بر زبان تکبیرگویت!

سلام بر تو، تا همیشه تاریخ، تا همیشه انسان!

۴ شعبان؛ میلاد حضرت ابوالفضل علیه السلام

خوش آمدی، هم‌خانه حسین!

اگر نیامده بودی، در ظهر آتش و عطش، حسین پشت به پشت کنام برادر، استوار می‌کرد؟ اگر نیامده بودی، چه کسی ستون خیمه‌های اهل بیت آفتاب می‌شد؟ اگر نیامده بودی، چه کسی امید شب بی‌قراری غنچه‌های تشنه کربلا می‌شد؟

سلام بر تو!

سلام بر چشم‌های از شرم به‌زیرت، آن‌گاه که وارد خیمه مشک‌ها شدی و کودکان آفتاب را دیدی که از هرم عطش، به زمین نمراد خیمه پناه می‌بردند! سلام بر دست‌های وفادارت که بر زمین افتاد تا دست اهل بیت خورشید، به آب برسد!

ای «باب الحوائج»! تو از همان لحظه که امان‌نامه شیطان را پاره کردی، امان عرشیان شدی؛ ذره‌ای از اقیانوس غیرت و وفاداری‌ات را به ما هم بچشان!

۴ شعبان؛ روز جانباز

به عزیزی که دوستان دارم و سرفه‌های مدامشان، دلم را می‌لرزاند: «عاقبت...»

تو شبیه اشک‌هاست، صاف و ساده‌ای

تو شهید نیستی؛ ولی

بر فراز قله شهادت ایستاده‌ای

سرفه می‌کنی،

فرشته‌ها دعای می‌کنند

شاهدان «عندربهم» صدات می‌کنند

یادگار روزهای سنگر و دعا، حماسه و خطر!

یادگار خسته از سفر!

تو هم

پیش لاله‌های سرخ، رو سپید می‌شوی

عاقبت «شهید» می‌شوی!

۵ شعبان؛ میلاد حضرت امام سجاد علیه السلام

امروز، روز توست.

تو پلک گشودی تا زلال نیایش‌هایت، در همه لحظه‌ها جاری شود. پلک گشودی تا هزاران «یا کریم» از دست‌های قنوت بسته‌ات، اوج بگیرد.

پلک گشودی تا از مشرق پیشانی بلندت، هزاران خورشید بر افق سجاده بشکفت و پلک گشودی تا همه تشنگان اجابت را میهمان «صحیفه»ات کنی و طعم اجابت را به آن‌ها بچشانی.

سلام بر لحظه سبز آمدنت!

سلام بر قنداقه سپیدت؛ آن لحظه که در آغوش اقیانوس، آرام گرفت! سلام بر پیشانی بلندت که همیشه، عطر سجاده از آن می‌تراوید!

سلام بر تو، مولای سجاده‌نشین صحیفه در دست!

سلام بر تو که آمدی تا نسل خورشید، ادامه یابد؛ آمدی تا پرچم سرخ عاشورا، بر زمین نماند، تا هیبت پوشالی «شام» در هم بشکند و تا زمین، از «حجت» خالی نماند!

۱۵ شعبان؛ ولادت حضرت ولی عصر، امام زمان (عج)

سلام بر مولود نیمه شعبان که موعود آخرین ماست!

سلام بر آقای سبزی که می‌آید تا مظلومی در زمین نباشد، تا شوکت متجاوزان را درهم بشکند، تا همه نابرابری‌ها را از دم تیغ ذوالفقار عدالت خویش، بگذراند.

می‌آید و بهار را با خود می‌آورد. لب‌های غنچه‌ها را به لیخند، شکوفا می‌کند. طراوت را به عدالت، میان درختان تقسیم می‌کند، همه دل‌ها را در مهریانی سهیم می‌کند.

.... و روزی دیگر، می‌آید و دیگر آدینه‌ها ندیده نمی‌خوانند، قنوت‌ها، رنگ اجابت می‌گیرند، دلی شکسته نمی‌ماند، لب به شکوه باز نمی‌شود، زمین از چنگال نابرابری‌ها می‌گریزد و جهان، ناگزیر عدالت می‌شود.



آقا! زمین و زمان چشم به راه لحظه‌ای است که نامه‌های «امن یحیی» مان به آدرس اجابت، پست شود.

پلکی بزن، تمام مرا غرق نور کن

ای آفتاب گمشده من، ظهور کن!

۳۱ شهریور آغاز هفته دفاع مقدس

چه روزهای خوبی بود؛ روزهای عشق و حماسه، روزهای «یازیارت یا شهادت»! روزهایی که قمقمه‌های آب، بوی مشک می‌دادند و دست‌ها، خاطرات غیرت

«عباس» را مرور می‌کردند.

روزهایی که پدربزرگ‌های ما «حبیب بن مظاهر» می‌شدند، روزهایی که حتی «سیزده» ساله‌های ما، «کربلا» را «فهمینند»؛ روزهایی که همه وصیت‌نامه‌ها، شبیه هم بودند و یک‌صدا فریاد می‌زدند: «ما می‌رویم تا راه امام بماند».

یاد اون روزهای بارونی به خیر!

یاد شب‌های چراغونی به خیر!

روزی که خاکی خاکی شدیم

تو زمین جبهه، افلاکی شدیم

... و حالا ما ماندیم و قبیله‌ای که مردان سفر کرده قوم، دغدغه پایداری‌اش را داشتند. ما ماندیم و میراث سبزی که به ما سپردند.

مبادا وصیت‌نامه مردان قبیله عشق، بر زمین بماند!

